

The Relationship Between the Universality of Human Rights and the Right to Participate in the Cultural Life of Society

1. Esmail Sabzevari: Department of Law, Dehl.C, Islamic Azad University, Dehloran, Iran. Email: esmail.Sabzevari@iau.ac.ir (Corresponding Author)
2. Ahmad Momeni Rad*: Assistant Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran.

ABSTRACT

The universality of human rights and the right to cultural participation, particularly within the context of cultural diversity, are relatively modern concepts that have attracted global attention since the second half of the twentieth century, following the adoption of the Universal Declaration of Human Rights in 1948. This issue has consistently been emphasized—and at times contested—in the fields of policymaking, theoretical discourse, and international judicial practice. In reconsidering individuals' right to participate in the cultural life of society, it is first necessary to clarify the concept of the universality of human rights, since human rights, especially in the era of globalization, require respect for individuals' cultural rights regardless of ethnicity, language, or race, and there is no fundamental dispute concerning their normative acceptance. The principal challenge, however, lies in the practical implementation of these rights by states, where respect for human and cultural rights, despite theoretical recognition, encounters serious obstacles due to political conflicts and divergent interpretations of law and humanity, and in some instances even shows signs of regression. This article examines the legislative and executive challenges associated with the right to cultural participation in social life at both national and international levels through analysis of international instruments and domestic regulations. Although the findings indicate weaknesses in the practical observance of cultural rights and participation in cultural life, no significant legislative gap appears to exist. Overall, the right to cultural participation may be regarded as one of the fundamental pillars of human rights, which, under contemporary global approaches, is increasingly being redefined, revitalized, and strengthened.

Keywords: *Cultural life; Universality; Human rights; Cultural participation.*

How to cite: Sabzevari, E., & Momeni Rad, A. (2023). The Relationship Between the Universality of Human Rights and the Right to Participate in the Cultural Life of Society. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 5(2), 201-219.

© 2023 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2023
Revise Date: 26 October 2023
Accept Date: 04 November 2023
Publish Date: 22 November 2023



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

رابطه جهان شمولی حقوق بشر و حق مشارکت در حیات فرهنگی جامعه

۱. اسماعیل سبزواری*: گروه حقوق، واحد دهلران، دانشگاه آزاد اسلامی، دهلران، ایران. پست الکترونیک: esmail.Sabzevari@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)

۲. احمد مومنی راد: استادیار، گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

جهان شمولی حقوق بشر و حق مشارکت فرهنگی، به ویژه در بستر تنوع فرهنگی، از مفاهیم نسبتاً نوینی هستند که از نیمه دوم قرن بیستم، به واسطه تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸، توجه جهانیان را به خود جلب کرده‌اند. این مسئله همواره در عرصه سیاست‌گذاری، نظریه‌پردازی و همچنین رویه قضایی بین‌المللی، مورد تأکید و چالش قرار داشته است. برای بازنگری در حق مشارکت افراد در حیات فرهنگی جامعه، ابتدا باید نسبت به تبیین جهانشمولی حقوق بشر اقدام نمود؛ چرا که حقوق بشر، خصوصاً در عصر جهانی شدن، ناظر بر احترام به حقوق فرهنگی اشخاص فارغ از قومیت، زبان یا نژاد است و تردیدی در اصل پذیرش آن وجود ندارد. چالش اصلی اما، به اجرای عملی این حقوق توسط دولت‌ها بازمی‌گردد؛ جایی که احترام به حقوق انسانی و فرهنگی افراد، علی‌رغم پذیرش نظری، در سایه تعارضات سیاسی و برداشت‌های مختلف از قوانین و انسانیت، با موانع جدی مواجه می‌شود و در برخی موارد حتی رو به افول می‌گذارد. این مقاله به بررسی چالش‌های تقنینی و اجرایی مرتبط با حق مشارکت فرهنگی در حیات اجتماعی، چه در سطح ملی و چه بین‌المللی، با بهره‌گیری از اسناد بین‌المللی و مقررات داخلی می‌پردازد. اگرچه نتایج تحقیق حاکی از ضعف در رعایت عملی حقوق فرهنگی و مشارکت در حیات فرهنگی است، اما از منظر تقنینی، خلأ چشمگیری مشاهده نمی‌شود. در مجموع می‌توان اظهار داشت که حق مشارکت فرهنگی یکی از ارکان مهم حقوق بشر است که با رویکردهای نوین جهانی، بیش از پیش مورد بازتعریف، احیا و حمایت قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: حیات فرهنگی، جهانشمولی، حقوق بشر، مشارکت فرهنگی

نحوه استناددهی: سبزواری، اسماعیل، و مومنی راد، احمد. (۱۴۰۲). رابطه جهان شمولی حقوق بشر و حق مشارکت در حیات فرهنگی جامعه. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۲۰۱-۲۱۹، (۲).

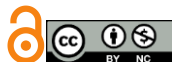
© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۲

تاریخ بازنگری: ۴ آبان ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۳ آبان ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: ۱ آذر ۱۴۰۲



با گسترش مفهوم جهانشمولی حقوق بشر، موضوع حقوق فرهنگی و نسبت آن با تنوع فرهنگی به کانون بحث‌های عمده در سیاست، دکترین و حقوق بین‌الملل بدل شده است. مسئله جهانشمولی حقوق بشر به واسطه منشور ملل متحد و تأکید آن بر کرامت ذاتی انسان، اصلیتی جهان‌شمول یافته و حقوق بنیادین، فارغ از تبعیض ناشی از نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب، را متعلق به تمامی انسان‌ها می‌داند. حقوق بشر بازتابی از مسئولیت‌های اخلاقی فرد و نیز توازن میان حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اوست. با این حال، احترام به تنوع فرهنگی و پذیرش ارزش‌های متنوع هنجاری در میان جوامع مختلف نیز امری پذیرفته‌شده در عرصه حقوق بشر به شمار می‌رود.

تعاریف «تفاوت فرهنگی» و «تنوع فرهنگی» نخست باید از یکدیگر متمایز شوند؛ تفاوت به ناهمانندی میان فرهنگ‌ها اشاره دارد، در حالی که تنوع، افزون بر تأکید بر تفاوت، به تشابهات انسانی و ظرفیت ایجاد ارزش‌های مشترک نیز توجه دارد. تنوع فرهنگی، واقعیتی اجتناب‌ناپذیر در جوامع معاصر است و حمایت از آن زمینه‌ساز صلح و انسجام اجتماعی خواهد بود.

در مورد نسبت حقوق بشر و تنوع فرهنگی، چهار گفتمان اصلی وجود دارد: گفتمان اول (غربی)، بر کامل بودن جهانشمولی حقوق بشر و بی‌تأثیری گوناگونی فرهنگی تأکید دارد؛ گفتمان دوم (نسبی‌گرایان)، حقوق بشر را تابع زمینه‌های فرهنگی می‌داند؛ گفتمان سوم (ملی‌گرایان)، معیارهای بین‌المللی را نمی‌پذیرد و به تعریف بومی محدود می‌شود؛ و گفتمان چهارم، جهانشمولی را در سرشت حقوق بشر می‌پذیرد اما اختلاف در مصادیق و تعاریف را به رسمیت می‌شناسد و بر ضرورت گفت‌وگوی بین‌فرهنگی تأکید می‌کند. اختلاف‌نظرها در این زمینه، جایگاه حقوق فرهنگی را تا حدی تضعیف و در عین حال برجسته ساخته است.

حق مشارکت در حیات فرهنگی، همراه با دیگر حقوق فرهنگی مانند حق آموزش، بهره‌مندی از دستاوردهای علمی و حمایت از آثار علمی و هنری، در اسناد بین‌المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سایر معاهدات مهم تصریح شده است. ماده ۲۷ اعلامیه به صراحت مشارکت آزادانه هر فرد در فرهنگ جامعه را به رسمیت می‌شناسد و مفاد مشابهی نیز در مواد دیگر میثاق‌ها آمده است. ابعاد این حق در نظریات و عملکرد کمیته‌های تخصصی سازمان ملل مانند کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کمیته حقوق بشر، مورد تبیین و تأکید قرار گرفته و بر شاخص‌هایی چون عدم تبعیض، آزادی انتخاب مشارکت، حمایت‌های موثر، تضمین مشارکت در سیاستگذاری فرهنگی و امکان پیگیری حقوق فرهنگی در سازوکارهای نظارتی تأکید شده است.

مزید بر این، حقوق فرهنگی گروه‌های خاص چون اقلیت‌ها و مردمان بومی، به دلیل ویژگی‌های متمایز، نیازمند حمایت و حفاظت ویژه است. این حقوق به شکل فردی و جمعی باید محترم شمرده شده و دولت‌ها موظف به جلوگیری از تبعیض، تضمین آزادی فرهنگی و فراهم نمودن امکان حضور واقعی این گروه‌ها در حیات فرهنگی جامعه هستند. تجارب مجامع بین‌المللی نشان داده احترام به حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و مردمان بومی ابزار مهمی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و جلوگیری از تعارضات اجتماعی است.

در نهایت، روشن‌سازی ابعاد حق مشارکت فرهنگی و تعهدات دولت‌ها در این خصوص، می‌تواند نقشی کلیدی در کاهش منازعات اجتماعی و ارتقای عدالت و صلح در جوامع ایفا کند. به تعبیر دیگر، تحقق واقعی حقوق بشر در گرو احترام به اصل تنوع فرهنگی و حمایت عملی از حق مشارکت برابر همه انسان‌ها در حیات فرهنگی جامعه است.

۱. حق مشارکت در حیات فرهنگی در پرتو بررسی اقلیت ها

بومی ها

طبق برخی برآوردهای جهانی، بحران تهدیدکننده تنوع فرهنگی و زبانی به مراتب عمیق تر و دامنه دارتر از بحران تنوع زیستی می باشد. امروزه بیش از ۶۰۰۰ زبان زنده در جهان مورد استفاده قرار می گیرند که هر یک حامل فرهنگی خاص است؛ اما پیش بینی ها حاکی از آن است که طی صد سال آینده، نزدیک به ۹۰ درصد این زبان ها در معرض انقراض یا خطر نابودی کامل قرار خواهند گرفت. پروژه اطلاعاتی گروه های اقلیت های در معرض خطر، که به بررسی ابعاد محرومیت فرهنگی می پردازد، نشان می دهد تقریباً ۹۰۰ میلیون نفر از اعضای گروه های اقلیت جهان با انواع محرومیت ها مواجه هستند - محرومیت هایی که سایر شهروندان کشورشان با آن ها روبرو نیستند. این رقم منابع حدود یک هفتم جمعیت کل دنیا را تشکیل می دهد (Karami, 2014).

همچنان که بحث حقوق فرهنگی اقلیت ها و مردمان بومی، هم در عرصه سیاسی و هم از منظر حقوقی چالش برانگیز باقی مانده است، باید توجه داشت که مفهوم عضویت فرهنگی، برخلاف تصور رایج، ساختاری پیچیده و چندلایه دارد. امروزه بسیاری از افراد اقلیت که ریشه در جوامع روستایی دارند، به واسطه تحصیلات، مهاجرت و مشارکت در انجمن های مختلف (مانند جنبش های فمینیستی یا حقوق بشری)، در بسترهای فرهنگی گوناگون فعالیت دارند؛ این تنوع فرهنگی در شرایطی رخ می دهد که شمار کمی از این افراد همچنان در مناطق روستایی زیست می کنند. نمونه مذکور مؤید آن است که، به استثنای مناطق منزوی محدود، تعامل میان فرهنگ ها همواره و از دیرباز وجود داشته است؛ این ارتباط یا به صورت مسالمت آمیز و اقتصادی برقرار شده یا گاه در قالب مناقشات و سلطه گری. در نتیجه، فرهنگ ها دائماً در حال تأثیرگذاری متقابل، اقتباس عناصر از یکدیگر، مخالفت، جذب یا حتی ادغام و استحاله بوده اند. این پویایی و پیچیدگی، ضرورت رویکردی واقع گرایانه و جامع به حقوق فرهنگی اقلیت ها را بیش از پیش آشکار می سازد (Goodarzi, 2012). کمیسیون حقوق بین الملل، «اعمال مستمر» را به عنوان اقدام واحدی تعریف می کند که طی یک دوره زمانی ادامه یافته و در ماهیت خود مداومت دارد؛ به بیانی دیگر، این نوع اقدام پس از وقوع، همچنان بدون تغییر به حیات خود ادامه می دهد و این ویژگی تنها شامل پیامدها یا آثار آن نمی شود. در همین راستا، کمیته حقوق بشر، پس از لازم الاجرا شدن پروتکل اختیاری میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، نقض های مستمر را مواردی می داند که دولت متعاقد همچنان به طور روشن، با رفتار یا اظهار نظر خود، آن ها را تأیید یا تکرار می نماید. در سطح ملی نیز، تشکیل کمیته های حقیقت یاب و ارائه عذرخواهی رسمی از جمله ابزارهای رفع نابرابری و نقض حقوق بشر، به ویژه در رابطه با گروه های بومی محسوب می شود. نمونه بارز آن، تصویب لایحه عذرخواهی ایالات متحده در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۳ است که به مناسبت صدمین سالگرد سرنگونی پادشاهی هاوایی، به امضای رئیس جمهور وقت (بیل کلینتون) رسید. در دیباچه این لایحه، به آثار و پیامدهای مخرب تحولات اقتصادی و اجتماعی قرن نوزدهم و بیستم بر زندگی و سلامتی مردم بومی هاوایی اشاره شده است، تا جایی که رفاه آنان به مخاطره افتاده است. در این سند همچنین تصریح گردیده مردم بومی هاوایی، با هویت معنوی و سنتی خود، خواهان حفظ سرزمین اجدادی و انتقال میراث فرهنگی، زبان و آداب و رسوم به نسل های آینده هستند (Stamatopoulou, 2013).

در راستای مباحث پیشین، همواره باید به این پرسش اساسی توجه داشت که جامعه چه منافع ملموس و بنیادینی از حمایت از تمامیت گروه های فرهنگی و به ویژه بومیان یک منطقه به دست می آورد. واقعیت آن است که فرهنگ، بستر اصلی شکل گیری هویت فردی و جمعی است؛ جایی که فرد از مجرای آن به بازشناسی ارزش ها، داوری درباره ماهیت خود و جامعه اش، و انتخاب های اخلاقی و اجتماعی می پردازد.

به همین دلیل، گروه‌های بومی و نظام ارزشی خاص آن‌ها هسته و شالوده جامعه به‌شمار می‌روند و حمایت از حقوق فرهنگی جمعی و مشارکت فعال این گروه‌ها، نه تنها به عدالت اجتماعی و حفظ میراث تاریخی کمک می‌کند، بلکه به غنای هویتی و انسجام اجتماعی می‌انجامد. از این منظر، زنده نگه داشتن سرمایه‌های فرهنگی بومی، احساس تعلق و معنا بخشی به زیست فردی و جمعی را تقویت می‌کند و هر فرد، با اتکا به این میراث، معنای عمیق‌تری از خویشتن و جامعه خویش خواهد یافت (Stamatopoulou, 2013).

در کنفرانس جهانی سال ۲۰۰۱ درباره مبارزه با نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌هراسی و نابردباری‌های مرتبط، مسئله جبران خسارت و غرامت در صدر مباحث قرار گرفت و به مجادلات زیادی منجر شد. با این حال، روشن بود که این کنفرانس به دلیل فقدان مطالعه تطبیقی و دسترسی به داده‌های جامع حقوقی در سطح جهانی، فضای مناسبی برای تدوین ضوابط بین‌المللی در حوزه جبران خسارت نبود. نبود اجماع و فقدان بررسی دقیق نظام‌های حقوقی مختلف مانع شکل‌گیری معیارهای جهانی شد. با این وجود، کنفرانس جهانی، سیاست‌های خود را نسبت به حقوق مردمان بومی با تأکید بر اصول مرتبط با حقوق فرهنگی مطرح ساخت، هرچند این حقوق همواره با عنوان مشخص «حقوق فرهنگی» نامیده نشد. این رویکرد نشان می‌دهد توجه به حقوق فرهنگی، حتی در قالب سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی غیرمستقیم، بخشی جدایی‌ناپذیر از اقدامات بین‌المللی در زمینه حقوق بشر محسوب می‌شود (Azizi, 2010).

شرایط کنونی که استعمار و جنایات علیه بشریت به‌طور رسمی غیرقانونی اعلام شده‌اند و احترام به حقوق بشر به یک هنجار اخلاقی رایج بدل گشته است، نابودی گروه‌های فرهنگی از طریق خشونت، تبعیض سیستماتیک، جابجایی اجباری و جذب اجباری نه تنها پذیرفتنی نیست، بلکه پرداختن به نابرابری‌های تاریخی ضرورت یافته و باید در برنامه‌های توسعه مادی و معنوی جوامع لحاظ شود. چنین رویکردی، نه تنها پشتیبان حقوق فردی اقلیت‌ها و بومیان است، بلکه حمایت از حقوق جمعی آنان را نیز توجیه می‌کند و زمینه اجرایی شدن و احیای حقوق فرهنگی آنان را فراهم می‌آورد.

در سطح بین‌المللی، هنوز تعریف واحد و رسمی برای اصطلاحات «اقلیت» و «مردمان بومی» ارائه نشده است و اگرچه این دو طبقه در بسیاری حوزه‌ها هم‌پوشانی دارند، مدافعان حقوق بومیان غالباً از اطلاق عنوان اقلیت به مردمان بومی اجتناب می‌کنند تا رژیم حقوقی متمایزی برای ایشان ایجاد گردد و افراد بومی از حقوق گسترده‌تری برخوردار شوند. به‌عنوان وجه تمایز کلیدی، در مناطقی مانند گواتمالا یا بولیوی، جمعیت بومیان ممکن است بخش اعظم جامعه را تشکیل دهد، و پیوند معنوی ویژه آنان با زمین و بقای فرهنگی و فیزیکی‌شان ناشی از همین ارتباط است.

کنوانسیون ۱۶۹ سازمان بین‌المللی کار، در ماده ۱، مردمان قبیله‌ای را بر اساس تفاوت اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنان تعریف می‌کند و مردمان بومی را افرادی معرفی می‌کند که اجدادشان پیش از دوران استعمار یا تعیین مرزهای جدید در محل سکونت داشته‌اند و نهادهای خاص خود را حفظ کرده‌اند. خودشناسی افراد به‌عنوان بومی یا قبیله‌ای، معیار اساسی احراز شمول مقررات کنوانسیون به‌شمار می‌رود (Stamatopoulou, 2013).

در مقایسه با حقوق بومیان، حقوق بشر اقلیت‌ها با صراحت بیشتری در اسناد بین‌المللی مورد شناسایی قرار گرفته است. با تصویب پیش‌نویس اعلامیه سازمان ملل درباره حقوق بومیان در سال ۲۰۰۶، دامنه حقوق مقرر شده برای مردمان بومی بسیار موسع‌تر از حقوقی گردید که پیش‌تر برای اقلیت‌ها تحت اسناد بین‌المللی به رسمیت شناخته شده بود.

با وجود نقاط اشتراک میان حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و بومیان، وجوه تمایز کلیدی نیز وجود دارد:

۱. دولت‌ها و مأموران موظف‌اند آزادی افراد و گروه‌های اقلیت را در مشارکت آزادانه فرهنگی تضمین کنند و اجازه دهند هویت فرهنگی و انتخاب‌های فرهنگی‌شان بی‌مداخله ابراز گردد.

۲. هنجارهای بین‌المللی در برابر آداب و رسوم فرهنگی‌ای که با حقوق بشر شناخته‌شده بین‌المللی مغایرت دارد، ایستادگی می‌کنند و دولت باید سیاست‌های بازدارنده و اصلاحی را برای توقف چنین رفتارهایی اتخاذ و آگاهی اجتماعی را نسبت به آسیب‌های آن افزایش دهد. در نتیجه، حقوق فرهنگی و مشارکت در فرهنگ، در حالی که نقاط مشترک دارند، در عمل متضمن خصایص و الزاماتی ویژه‌اند که باید در چارچوب سیاست‌گذاری دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مورد توجه قرار گیرند (Shaheed, 2010).

سومین ویژگی اساسی در بحث حقوق فرهنگی و مشارکت در حیات فرهنگی آن است که افراد متعلق به یک گروه، در انتخاب میان مشارکت یا عدم مشارکت در آیین‌ها و مناسک فرهنگی گروه خود کاملاً مختارند. چنین آزادی‌ای به معنای تضمین استقلال فرهنگی هر فرد است؛ به نحوی که تصمیم هر فرد برای شرکت یا عدم شرکت در فعالیت‌های فرهنگی، نباید موجب پیامدهای منفی یا محدودیت‌هایی علیه او شود. این اصل، بر احترام به اراده و هویت فردی تأکید دارد و مانع از اجبار، طرد یا فشار اجتماعی بر افراد در حوزه انتخاب‌های فرهنگی می‌شود (Shaheed, 2015).

در جمع‌بندی، حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و مردمان بومی مجموعه‌ای از دستاوردهای اساسی را در بر می‌گیرد که زیربنای هویت فردی و جمعی آنان را شکل می‌دهد. این حقوق شامل موارد زیر است:

۱. حق آموزش: بهره‌مندی از آموزش مناسب، به‌ویژه آموزش به زبان مادری تا حد امکان و احداث مدارس اختصاصی.
۲. حق استفاده از زبان مادری: امکان به‌کارگیری زبان بومی در زندگی خصوصی و عرصه‌های مهم عمومی، نظیر ارتباط با مقامات قضایی، اثبات هویت، و نام‌گذاری اماکن.
۳. دسترسی بدون تبعیض به امکانات فرهنگی: استفاده برابر از رسانه‌ها، موزه‌ها، تئاترها و سایر مراکز فرهنگی و هنری.
۴. حق عمل به شاعر مذهبی: آزادی در انجام آیین‌ها و باورهای اختصاصی دینی و مذهبی.
۵. آزادی ارتباط برون‌مرزی: حفظ و استمرار ارتباط با اعضای خانواده و خویشاوندان ساکن در خارج از مرزهای ملی.
۶. حق مشارکت در تصمیم‌گیری: حضور مؤثر در فرآیند اتخاذ تصمیمات تأثیرگذار بر زندگی فردی و جمعی، از طریق نهادها و سازوکارهای اختصاصی گروه.
۷. حق حفاظت از میراث فرهنگی: حمایت از اماکن مقدس، آثار هنری، علوم و دانش بومی (خصوصاً علوم طبیعی)، سنت‌های شفاهی و انسانی؛ اعم از دارایی‌های ملموس و ناملموس.

این حقوق، هم به ابعاد فردی و هم جمعی هویت فرهنگی می‌پردازد و بنیان پایداری اجتماعی، فرهنگی و بقای نسل‌ها را تقویت می‌کند و تضمین‌کننده عدالت و احترام به تنوع در جوامع چندفرهنگی است (Shaheed, 2010).

در عصر کنونی، درهم‌تنیدگی روابط بین‌الملل و سلطه فرهنگ‌هایی که از قدرت رسانه‌ای برخوردارند بر فرهنگ‌های فاقد چنین امکاناتی، یونسکو را بر آن داشت تا به منظور حمایت از فرهنگ‌های بومی و صیانت از حقوق فرهنگی بشر، نخست بیانیه جهانی تنوع فرهنگی و سپس کنوانسیون تنوع فرهنگی را تدوین نماید. دسترسی فرهنگی نه تنها ضامن حفظ هویت و احترام فرهنگی افراد است، بلکه به معنای بهره‌مندی از آموزه‌ها و عناصر متنوع فرهنگی نیز تلقی می‌شود.

مطابق ماده ۶ بیانیه تنوع فرهنگی یونسکو و نیز بندهای ۳ و ۴ خطوط اصلی دستور کار آن، بر اصولی چون آزادی بیان، کثرت‌گرایی رسانه‌ای و زبانی، و دسترسی برابر به هنر، دانش علمی و فناوری از جمله دانش دیجیتال تأکید شده است. این مفاد بر ضرورت مهیا ساختن ابزارهای بیان، انتشار و تبادل دانش برای تمام فرهنگ‌ها صحه می‌گذارند، تا از این طریق بهترین رویه‌های مرتبط با کثرت‌گرایی فرهنگی ترویج یافته و مشارکت فعال افراد و گروه‌های دارای پیشینه‌های فرهنگی متنوع در جوامع چندفرهنگی تسهیل گردد. درک و تبیین حقوق فرهنگی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر، از اهداف اصلی این اسناد به شمار می‌رود (Nourian & Adineh, 2017).

اقلیت‌های ایدئولوژیک

• اقلیت‌های دینی

در این زمینه، حق اقلیتها و اشخاص متعلق به این گروهها بر مشارکت در زندگی فرهنگی خویش با شدت بیشتری متأثر گردیده و نادیده گرفته شده است که به باور کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۶ ناشی از عدم اشاره‌ای صریح به اقلیتها در متن بند (الف) ماده ۱۵ می‌باشد (CESCRs, 1992). در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، صرفاً از حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌ها یاد شده و حمایت‌ها نیز معطوف به افراد است، نه خود گروه‌های اقلیت. فقدان مقرره‌ای خاص برای اقلیت‌ها در مفاد مرتبط با حقوق فرهنگی، موجب شده است که اهمیت این حقوق برای ایشان تنها در قالب نظام عام حقوق بشر، و بدون لحاظ پیچیدگی‌های ویژه و ظرافت‌های خاص مسائل اقلیت‌ها ارزیابی شود. در نتیجه، اشخاص متعلق به این گروه‌ها معمولاً فقط از حق مشارکت در زندگی فرهنگی جامعه میزبان برخوردارند و نه از زندگی فرهنگی مختص خود.

در نظام بین‌الملل حقوق بشر که بخش حمایت از اقلیت‌ها را نیز دربر می‌گیرد، تمرکز اصلی بر ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است؛ این ماده به طور سلبی، ضرورت عدم انکار حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌ها را نسبت به بهره‌مندی از فرهنگ، زبان و مذهب خویش در جمع سایر اعضای گروه تصریح می‌کند. به همین دلیل، ماده فوق به عنوان یگانه مقررره الزام‌آور بین‌المللی موجود درباره حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌ها شناخته می‌شود.

با این حال، صدور تفسیر عمومی شماره ۱۶ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ۱۶ دسامبر ۲۰۰۳ در خصوص حق مشارکت در زندگی فرهنگی، نقطه عطف مهمی در مسیر حمایت از فرهنگ و حقوق فرهنگی اقلیت‌ها تلقی می‌گردد. این کمیته، با اتخاذ رویکرد چندفرهنگی و بازتعریف مفهوم فرهنگ، تعیین ذینفعان و ماهیت این حق، روشن‌سازی تعهدات دولت‌ها و ارج نهادن به گوناگونی‌های فرهنگی جوامع، ابهامات موجود در بند (الف) ماده ۱۵ میثاق را تا حد زیادی رفع کرده و به حق بهره‌مندی اقلیت‌ها و اعضای آن‌ها از طیفی گسترده‌تر از حقوق فرهنگی، مفهومی نوین و شفاف بخشیده است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را بنیانی مؤثر جهت حمایت، صیانت و ارتقای فرهنگ اقلیت‌ها و حقوق فرهنگی این گروه‌ها دانست.

• اقلیت‌های مذهبی

یکی از ضعف‌های اساسی در حوزه حقوق فرهنگی و حق مشارکت اقلیت‌ها، به ویژه اقلیت‌های مذهبی، وجود ابهام در تعیین دقیق محتوا و گستره تعهدات دولت‌ها در اجرای ماده ۱۵ (۱) (الف) میثاق است. بر اساس نظر کمیته، حق مشارکت در زندگی فرهنگی نیز مانند سایر حقوق مندرج در میثاق، سه سطح تعهد را برای دولت‌های عضو ایجاد می‌کند: نخست، تعهد به احترام، به معنای پرهیز از هرگونه مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در بهره‌مندی افراد از حق مشارکت فرهنگی؛ دوم، تعهد به حمایت، یعنی انجام اقداماتی برای جلوگیری از دخالت اشخاص ثالث

در اعمال این حق؛ و سوم، تعهد به اجرا از طریق اتخاذ تدابیر قضایی، اداری، تقنینی، مالی و ترویجی و دیگر اقدامات لازم به منظور تحقق کامل آن. کمیته تأکید می‌کند که دولت‌ها باید طیفی گسترده از اقدامات ایجابی را به منظور اجرای موثر حق مشارکت در زندگی فرهنگی انجام دهند. از جمله تعهدات مرتبط با حقوق فرهنگی اقلیت‌ها در این زمینه می‌توان به تدوین سیاست‌هایی برای حمایت و ارتقای تنوع فرهنگی، گسترش برنامه‌های رادیویی عمومی به زبان‌های منطقه‌ای و اقلیت، و همچنین تقویت حق تشکیل اجتماعات فرهنگی و زبانی برای توسعه حقوق گروهی اشاره کرد.

افراد غیر تبعه

باورها و تعاریف سنتی غالباً «شهروند» را معادل «تبعه» تلقی کرده‌اند؛ به این معنا که شهروند عضوی از یک جامعه سیاسی موسوم به دولت-ملت بوده و از حقوق مدنی، سیاسی و مزایای مقرر در قانون اساسی یک کشور برخوردار است. در این چارچوب، تابعیت بیشتر جنبه بین‌المللی دارد، در حالی که شهروندی بر حقوق داخلی تأکید می‌کند. این دیدگاه که شهروند را منحصر به تبعه و وابسته به تعلق ملی می‌داند - رویکردی ناسیونالیستی - نزد شماری از نظریه‌پردازان مانند دیوید میلر طرفدارانی دارد.

در مقابل، نظریه‌پردازانی چون کیت فالت و حامیان دیدگاه فرا-ناسیونالیستی معتقدند شهروندی باید از چارچوب دولت-ملت مستقل گردد و معیار برخورداری از موقعیت شهروندی، اقامت فرد باشد، نه جذب فرهنگی یا بومی‌سازی. بر این اساس، مفهوم شهروندی می‌تواند به گونه‌ای گسترده‌تر تعریف شود تا گروه‌های مقیم، فارغ از تابعیت و پیوندهای قومی و فرهنگی، ذیل حقوق شهروندی قرار گیرند.

سیاست زندگی طبقاتی اجتماعی (ژن خوب)

بی‌اعتنایی آگاهانه نسبت به سیاست و پرهیز از مشارکت در عرصه سیاسی، معادل اتخاذ مشی «آ-پولیتیک» است؛ واژه‌ای که از ترکیب ریشه «پولیتیک» (سیاست) و پیشوند نفی‌آور «آ-» ساخته شده است. این رویکرد، که به معنای بی‌تفاوتی و کناره‌گیری از مسائل سیاسی و اجتماعی تعبیر می‌شود، به طور عمدی در رژیم‌های سرمایه‌داری میان توده‌های مردم ترویج یافته است. در این چارچوب، صرفاً نباید نظام سرمایه‌داری را محدود به جهان غرب دانست؛ بلکه این وضعیت در بسیاری دیگر از جوامع سرمایه‌داری نیز مصداق دارد. بی‌توجهی افسار مختلف به حیات سیاسی و دوری جستن از آن، نتیجه تلاش هدفمند حاکمان این کشورها برای نگه‌داشتن مردم در وضعیت عقب‌ماندگی ایدئولوژیک است؛ امری که با بهره‌گیری از ابزارها و امکانات متنوع برای جلوگیری از بیداری و مشارکت سیاسی عمومی بسط یافته است (Salehi, 2013).

انسان امروز، زیر لایه‌های سنگین سیاست‌زدگی، روزمرگی، عادت‌زدگی، تفکر و تصمیم‌گیری گله‌وار، تحریف تاریخ و حقیقت، و فروکاهش ارزش‌ها به شعارها و سلیقه‌های بی‌مایه، عملاً با نابودی اراده و معنای زندگی روبه‌روست. این فرآیند موجب نوعی اسارت ذهنی و معنوی شده است که به تعبیر هایدگر، تنها نیرویی متعالی می‌تواند راه نجات را بگشاید.

اگر جدایی شرق و غرب را صرفاً یک شکاف جغرافیایی ببینیم، بلکه آن را به‌منزله تفاوتی عمیق در الگوهای اندیشه و نحوه حضور انسان در عالم تلقی کنیم، رویکرد هگل نیز قابل درک می‌شود. هگل تاریخ شرق را تاریخ «خوف» و تاریخ غرب را تاریخ «عقل» می‌داند. به اعتقاد او، تربیت فکری شرقیان مبتنی بر تعهد به یک مرجع مطلق است، حال آن‌که در سنت اندیشه غربی، انسان خود را محور و بنیاد هستی تلقی می‌کند. بنابراین، تمایز اساسی شرق و غرب نه در موقعیت جغرافیایی، بلکه در نوع نگرش به انسان و جایگاه او در عالم ریشه دارد (Maffettone, 2000).

از همین منظر، سرچشمه خوف و غربت انسان معاصر روشن می‌شود؛ اگر معیار سنجش را تفکر غربی قرار دهیم، شرق به مثابه عرصه‌ای فاقد عقلانیت و خالی از فلسفه تلقی می‌گردد. امروزه بحران معنا و احساس بی‌خانمانی در سراسر جهان انسانی ملموس است. ساحت اندیشه غربی، با تأکید بر «انسان فاوستی» و خودبنیادی، فرد را به یاد تاریخ سوژکتیویستی خود می‌اندازد؛ اما همین خودآگاهی نیز او را به سرگشتگی و بی‌خانمانی سوق می‌دهد. در طرف مقابل، انسان شرقی نیز، چه از تسلط و گسترش اندیشه سوژکتیویستی متأثر باشد و چه به سبب گسست از شیوه سنتی تفکر شرقی، دچار غفلت تاریخی و فقدان فرصت پرسشگری است. در نتیجه، انسان سرگشته و محروم دوران ما، مصداق کلام هایدگر است که می‌گفت: «اندیشه‌برانگیزترین امر در زمانه اندیشه‌برانگیز ما این است که ما هنوز فکر نمی‌کنیم.»

با همه این، مفهوم سیاست بسته به محیط و بستر فرهنگی و تاریخی، مصادیق و تعاریف مختلفی دارد:

گاه سیاست به مثابه علم، گاه فن و گاه هنر تعریف می‌شود؛ حتی آیزایا برلین در اواخر عمر خود کوشید در مقاله‌ای، سیاست را به مثابه امری شهودی تحلیل و تبیین کند. در عرصه دولت‌داری و حکمرانی، سیاست موضوعی تخصصی و فنی است و مستلزم حضور سیاستمدارانی کارآزموده و صاحب تعامل و نفوذ، شناخت تاریخی، مهارت ارتباطات، مدیریت، فن بیان و خصوصیات کاریزماتیک است. با این حال، وجه تمایز اساسی سیاست با دیگر حوزه‌های تخصصی چون پزشکی و مهندسی، در گستره تأثیرگذاری آن نهفته است؛ به طوری که آثار و نتایج سیاست، فراگیر، عمومی و بعضاً پنهان است و عملاً زندگی جمعی را در سطوح مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر: حق مشارکت در حیات فرهنگی به طور مشخص در ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته است. طبق این ماده:

۱. هر فرد حق دارد آزادانه در حیات فرهنگی جامعه مشارکت کند، از هنر بهره‌مند شود و در پیشرفت‌های علمی و منافع ناشی از آن سهیم باشد.

۲. هرکس حق دارد از منافع معنوی و مادی آثاری که خود پدیدآورنده آن است، استفاده کند.

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

این معاهده به عنوان یکی از بنیادی‌ترین اسناد حقوق بشری، صراحتاً حقوق فرهنگی را مورد توجه قرار داده و حتی در عنوان خود عبارت «حقوق فرهنگی» را جای داده است. ماده ۱۵ این میثاق مقرر می‌دارد که دولت‌های طرف میثاق حقوق زیر را برای تمامی افراد به رسمیت می‌شناسند:

الف) حق مشارکت در زندگی فرهنگی،

ب) حق بهره‌مندی از دستاوردهای پیشرفت علمی و استفاده از آن‌ها،

ج) حق برخورداری تمامی پدیدآورندگان از حمایت در قبال منافع مادی و معنوی آثار علمی، ادبی یا هنری خود.

تدابیری که دولت‌های طرف میثاق برای تحقق کامل این حقوق اتخاذ می‌کنند باید شامل اقدامات لازم جهت حفاظت، توسعه و ترویج علم و فرهنگ باشد. همچنین این دولت‌ها متعهدند آزادی لازم برای انجام پژوهش‌های علمی و فعالیت‌های مبتکرانه را رعایت نمایند و اذعان دارند که تشویق و توسعه ارتباطات بین‌المللی و همکاری در عرصه‌های علمی و فرهنگی، موجب تحقق منافع عمومی خواهد شد.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی: این میثاق گرچه به صورت تلویحی از «حقوق فرهنگی» یاد کرده، در ماده ۲۷ تصریح می‌کند که:

در کشورهایی که اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی حضور دارند، افراد متعلق به این اقلیت‌ها را نمی‌توان از حق بهره‌مندی از فرهنگ خاص خود، اعتقاد و عمل بر اساس مذهب خود و تکلم به زبان خود در جمع گروه‌شان محروم نمود.

همانگونه که در قسمت‌های بعدی این متن به تفصیل آمده، این ماده پایه و مبنای بسیاری از نظرات و رویه‌های کمیته حقوق بشر در رسیدگی به حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و مردمان بومی محسوب می‌شود.

کنوانسیون بین‌المللی رفع همه اشکال تبعیض نژادی: در ماده ۱ این کنوانسیون، «تبعیض نژادی» تعریف شده است: هرگونه تمایز، محرومیت، محدودیت یا ترجیح مبتنی بر نژاد، رنگ، نسب یا اصالت ملی یا گروه قومی که هدف یا نتیجه آن لغو یا تخریب شناسایی و بهره‌مندی برابر از حقوق بشری و آزادی‌های بنیادین در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سایر زمینه‌های حیات عمومی باشد.

براساس ماده ۵، دولت‌های متعهد بر منع و رفع همه اشکال تبعیض نژادی متعهد شده‌اند و باید بدون تبعیض از حیث نژاد، رنگ یا اصالت ملی یا قومی، حقوق برابر افراد را در برابر قانون تضمین کنند و زمینه برخورداری همگان از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جمله مشارکت برابر در فعالیت‌های فرهنگی را فراهم آورند. همچنین دسترسی برابر به اماکن و خدمات عمومی چون وسایل نقلیه، هتل‌ها، رستوران‌ها، کافه‌ها، تئاترها و پارک‌ها از الزامات این کنوانسیون است.

در ماده ۷ این کنوانسیون تأکید می‌شود که دولت‌ها به منظور مقابله با پیش‌داوری‌های منتهی به تبعیض نژادی، ارتقای تفاهم، مدارا و دوستی بین ملل و گروه‌های قومی یا نژادی و در جهت ترویج اهداف منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، اعلامیه سازمان ملل برای رفع تبعیض نژادی و همین کنوانسیون، لازم است سیاست‌ها و تدابیر مؤثری به‌ویژه در حوزه آموزش، فرهنگ و اطلاعات اتخاذ کنند.

کنوانسیون حقوق کودک: این کنوانسیون با تأکید ویژه بر حفظ هویت کودک و رشد آن، در حوزه حقوق فرهنگی بسیار غنی است. براساس ماده ۸، دولت‌ها متعهد به رعایت حقوق هویتی کودک از جمله حق داشتن تابعیت، نام و روابط خانوادگی هستند که باید بدون مداخله غیرقانونی حفظ شود. در صورت فقدان برخی یا همه اجزای هویتی کودکان به شکل غیرقانونی، دولت‌ها باید فوراً برای بازگرداندن هویت و حمایت لازم اقدام نمایند.

طبق ماده ۱۷، دولت‌ها باید رسانه‌های جمعی را به انتشار و ارائه اطلاعات و اسنادی هم‌سو با منافع اجتماعی و فرهنگی کودکان تشویق کرده و همکاری بین‌المللی در زمینه تولید، مبادله و انتشار این اطلاعات را تقویت نمایند. همچنین، رسانه‌ها باید برای رفع نیازهای زبانی کودکان اقلیت و بومی توجه ویژه داشته باشند.

ماده ۲۰ در خصوص سرپرستی، فرزندخواندگی یا نگهداری کودک، بر تداوم شرایط مطلوب پرورش کودک و اقدامات لازم برای اشتغال و سرگرمی وی تأکید دارد، تا کودک تا حد امکان در جامعه ادغام شده و به رشد فردی و فرهنگی و معنوی دست یابد.

در ماده ۲۴، دولت‌ها مکلف‌اند اقدامات مؤثر برای از بین بردن رسوم سنتی زیان‌بار به سلامت کودکان را به‌کار بگیرند.

در ماده ۲۹، اهداف آموزش به‌طور مشخص توسعه احترام کودک نسبت به والدین، هویت فرهنگی، زبان و ارزش‌های ملی کشور محل اقامت و کشور محل اصل و تمدن‌های متمایز از تمدن کودک است.

ماده ۳۰ تصریح می‌کند که کودکان متعلق به اقلیت‌ها یا جوامع بومی نباید از حق بهره‌مندی از فرهنگ، مذهب و زبان خود در کنار اعضای گروه‌شان محروم شوند.

ماده ۳۱ نیز حقوقی چون استراحت و فراغت، شرکت در تفریحات و سرگرمی‌های مناسب سن و مشارکت آزادانه در زندگی فرهنگی و هنری را برای کودک به رسمیت شناخته و دولت‌ها را موظف به تأمین فرصت‌های برابر و مناسب برای فعالیت‌های فرهنگی، هنری و خلاقانه می‌داند. اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی یا زبانی: این اعلامیه، از دولت‌ها در زمینه حمایت از هویت فرهنگی اقلیت‌ها صراحتاً تعهد گرفته است. بر اساس ماده ۲، افراد اقلیت حق دارند بدون تبعیض یا مداخله، از فرهنگ، مذهب و شعائر خود در خلوت یا جمع برخوردار باشند. افزون بر این، بدون تبعیض می‌توانند با اعضای گروه خود و دیگر اقلیت‌ها روابط آزاد و مسالمت‌آمیز برقرار نمایند و در صورت تمایل با هم‌تایان خود در دیگر کشورها بر اساس پیوندهای ملی، قومی، زبانی یا مذهبی ارتباط بگیرند. در ماده ۴ اعلامیه:

۲. دولت‌ها موظفند شرایط مطلوبی فراهم آورند تا اقلیت‌ها بتوانند بجز در مواردی که رسومشان مغایر با حقوق ملی یا بین‌المللی است، ویژگی‌های فرهنگی خود را ابراز نموده و فرهنگ، زبان، مذهب، سنت و عادات خود را گسترش دهند.

۳. دولت‌ها باید در صورت امکان تدابیری اتخاذ کنند تا اقلیت‌ها از فرصت کافی برای یادگیری یا آموزش به زبان مادری خود برخوردار باشند.

۴. دولت‌ها در زمینه آموزش باید اقداماتی اتخاذ کنند تا سطح آگاهی نسبت به تاریخ، سنت، زبان و فرهنگ اقلیت‌های ساکن کشورشان ارتقا یابد و اقلیت‌ها فرصت کافی برای شناخت جامعه عمومی کشور محل سکونت خود داشته باشند.

کنوانسیون بین‌المللی حمایت از حقوق تمامی کارگران مهاجر و اعضای خانواده آنان

بر اساس ماده ۳۱ این کنوانسیون، دولت‌ها متعهدند به هویت فرهنگی کارگران مهاجر و خانواده‌هایشان احترام بگذارند و از تداوم روابط فرهنگی آنان با کشور مبدأ جلوگیری نکنند. همه کارگران مهاجر، چه دارای اسناد قانونی باشند یا نباشند، مشمول این مقرر هستند. همچنین مواد ۴۳ و ۴۵ مقرر می‌دارند که کارگران مهاجر قانونی و خانواده‌هایشان باید در زمینه مشارکت در حیات فرهنگی همانند اتباع کشور محل اشتغال مورد احترام قرار گیرند. افزون بر این، دولت‌های محل اشتغال باید آموزش فرهنگ و زبان مادری کودکان کارگران مهاجر را تسهیل کنند و در این زمینه، دولت‌های مبدأ نیز باید همکاری لازم را داشته باشند. آموزش به زبان مادری برای کودکان کارگران مهاجر ضروری است و اجرای برنامه‌های مربوطه می‌تواند با همکاری دولت‌های مبدأ صورت گیرد.

سایر اسناد

در راستای تلاش‌های هنجارساز یونسکو، اسنادی تصویب شده که فهم و تثبیت حق مشارکت در حیات فرهنگی و لزوم همکاری بین‌المللی را محور قرار داده‌اند. اعلامیه اصول همکاری بین‌المللی فرهنگی ۱۹۶۶، در ماده ۲ تأکید می‌کند کلیه فعالیت‌های فکری، علمی و فرهنگی باید زیر مجموعه همکاری‌های فرهنگی باشند و تحقق اهداف بشری فرهنگ مدنظر قرار گیرد. همچنین، اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی (۲۰۰۱) نقش برجسته‌ای در توسعه مباحث فرهنگی دارد.

معاهده شماره ۱۶۹ سازمان بین‌المللی کار درباره حقوق مردمان بومی و قبیله‌ای (۱۹۸۹) نیز دولت‌ها را متعهد به تضمین کامل حقوق فرهنگی با در نظر گرفتن هویت، رسوم و نهادهای مستقل این گروه‌ها (ماده ۲)، احترام به ارزش‌ها و باورهای دینی، فرهنگی و اجتماعی ایشان (مواد ۴ و ۵) و حق تعیین سرنوشت در فرآیند توسعه و نظارت بر پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ماده ۷) می‌کند. دولت‌ها موظفند استمرار و ارتقای فرهنگ این گروه‌ها را در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات اقتصادی تضمین نموده (ماده ۲۳).

در سطح منطقه‌ای، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها (ماده ۱۷) بر آزادی هر فرد در مشارکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه تاکید دارد. پروتکل سن خوان (الحاقی به کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر) نیز حقوق فرهنگی را همانند اسناد جهانی به رسمیت شناخته است. هرچند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۰) به صورت مستقیم به حقوق فرهنگی نپرداخته، اما از طریق اصولی چون آزادی بیان، اندیشه، وجدان و مذهب و منع تبعیض، زمینه حمایت از حقوق فرهنگی فراهم شده است.

اسنادی مانند منشور پاریس برای اروپای نوین (۱۹۹۱) بر حقوق اقلیت‌ها در حفظ زبان، هویت و فرهنگ‌شان بدون اعمال فشار به جذب یا همگون‌سازی اجباری تاکید داشته و کنوانسیون چارچوب حمایت از اقلیت‌های ملی (۱۹۹۵) دولت‌ها را ملزم به رعایت و حمایت فعال از حقوق فرهنگی می‌داند.

منشور اجتماعی اروپا (۱۹۹۶) نیز مسائلی چون زبان مادری کودکان کارگران مهاجر و سازگاری تعطیلات و استراحت هفتگی با سنت‌های فرهنگی و مذهبی را مورد توجه قرار می‌دهد. منشور حقوق بنیادین اتحادیه اروپا (۲۰۰۲) در ماده ۲۲، ضمن تاکید بر احترام به تنوع فرهنگی، مذهبی و زبانی، اگرچه به‌طور مستقیم به حقوق فرهنگی اشاره نکرده است.

در خصوص میراث فرهنگی، کنوانسیون برن نقش مهمی در شناسایی تنوع و تمدن‌ها ایفا کرده و احترام به تفسیرهای متعدد میراث و ارائه سازوکار حل اختلاف را مورد توجه قرار داده است. اگرچه نقطه ضعف کنوانسیون، عدم تعریف دقیق حقوق فرهنگی و مبهم بودن تعهدات دولت‌ها بوده، بند (ج) ماده ۶ این کنوانسیون مقررات را غیرقابل مطالبه در محاکم دانسته و مسئولیت دولت‌ها را صرفاً به اقدامات حمایتی و ترویجی محدود ساخته است. با وجود این، ماده ۱۲ با تاکید بر دسترسی همگان به میراث، انجام پژوهش و تفسیر، و تعهد دولت‌ها به مشارکت دموکراتیک همه شهروندان و اقلیت‌ها در فرایندهای مرتبط با میراث، ظرفیت مثبتی برای ارتقای حقوق فرهنگی ارائه می‌دهد. همچنین، ارزیابی اثرات توسعه بر میراث فرهنگی حائز اهمیت ویژه‌ای برای گروه‌های بومی و اقلیت‌ها بوده و می‌تواند ابزار مؤثری برای حفاظت از حقوق ایشان تلقی گردد.

در جمع‌بندی باید اذعان داشت که تحقق عملی حقوق فرهنگی به کیفیت تدوین، تفسیر و اجرای عملی اسناد بستگی دارد. علاوه بر آن، انگیزه و توانایی گروه‌ها، افراد و دولت‌ها در به‌کارگیری مفاد اسناد در سطح ملی و منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای در تضمین حقوق فرهنگی خواهند داشت. با وجود محدودیت‌های موجود، اسناد مورد اشاره همچنان ظرفیت قابل توجهی برای حمایت و ارتقای حقوق فرهنگی گروه‌های مختلف جامعه در اختیار دارند.

۳. عناصر مرتبط حقوق بشری در حق مشارکت حیات فرهنگی

اسناد بین‌المللی حقوق بشر، «حقوق فرهنگی» را نه از طریق ارائه یک چارچوب جامع از پیش تعریف‌شده، بلکه به‌صورت تدریجی و استقرایی و با شناسایی مستمر مصادیق و مسئولیت‌ها، به رسمیت شناخته‌اند. بدین ترتیب، نظام بین‌المللی حقوق بشر هنوز تصویر کامل و نظام‌مندی از این دسته حقوق ارائه نکرده و این روند در قیاس با سایر حوزه‌های حقوق بشر، با تأخیر چشمگیری همراه بوده است.

طیفی از چالش‌های نظری و عملی، پیش روی تکامل حقوق فرهنگی در سطح جهانی قرار دارد. به‌ویژه، کشورهای در حال توسعه ناگزیرند ضمن تبیین مداوم مبانی نظری مرتبط با حقوق فرهنگی خود، آخرین تحولات جهانی را به‌طور جدی مد نظر قرار داده و با رویکردی انتقادی و پیش‌گراانه در فرآیندهای هنجارسازی بین‌المللی حضور یابند.

در این راستا، دغدغه اصلی این پژوهش بازنمایی روندهای آتی در هنجارسازی، اجرا و تحقق حقوق فرهنگی، با تکیه بر مقایسه میان انتظارات نظری و الزامات نظام بین‌المللی حقوق بشر و همچنین آینده‌پژوهی در این عرصه است. هدف راهبردی آن است که متفکران و سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه، از جمله جمهوری اسلامی ایران، در راستای دفاع از بسترهای فرهنگی خود و حقوق ملت‌شان، نقش فعال‌تر، آگاهانه‌تر و مشارکت‌جویانه‌تری ایفا کنند (Saffarinia, 2016).

بخش قابل توجهی از حقوق بشر اگر مواردی که مستقیماً به حوزه حقوق فرهنگی تعلق ندارند به شکل بنیادی وابسته به حقوق فرهنگی هستند، چنان‌که گزارشگر ویژه حقوق فرهنگی نیز تصریح می‌کند حقوق فرهنگی بستر اولیه تحقق حقوق بشر را فراهم می‌سازند و مرزبندی روشن میان حقوق فرهنگی و سایر حقوق اغلب دشوار است. اسناد بین‌المللی و رویه‌ها و سازوکارهای حقوق بشری، طیف وسیعی از ارجاعات صریح یا ضمنی به حقوق فرهنگی دارند؛ ارجاعات صریح شامل مقرراتی است که به طور مستقیم به فرهنگ اشاره می‌کنند و ارجاعات ضمنی به حقوقی اشاره دارد که بی‌آنکه مستقیماً «فرهنگ» را ذکر کنند، موجد حمایت مهمی از عرصه فرهنگی اند.

مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق فرهنگی که در منظومه بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده‌اند عبارتند از:

الف) حق بر مشارکت در حیات فرهنگی: اسنادی همچون ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این حق را به صراحت شناسایی کرده‌اند. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در نظریه تفسیری شماره ۲۱، سه مؤلفه بنیادین این حق را برشمرده است: (۱) حق بر مشارکت فعال یا حتی عدم مشارکت در زندگی فرهنگی (انتخاب آزاد فردی)، (۲) در دسترس بودن و برخورداری همه افراد از امکانات و تولیدات فرهنگی، و (۳) ایفای نقش در تکوین، توسعه و جهت‌دهی به فرهنگ جامعه. همچنین این کمیته از دولت‌های عضو خواسته است تدابیر اجراشده را (به‌ویژه تدابیر قانونی و منابع مالی اختصاص‌یافته برای ارتقای فرهنگی) مستند و گزارش نمایند تا میزان موفقیت در افزایش مشارکت عمومی و پیشرفت فرهنگی ارزیابی شود.

ب) حق بهره‌مندی از منافع پیشرفت علمی و کاربردهای آن: این حق که در ماده ۲۷ اعلامیه مذکور و بند ۱ ماده ۱۵ میثاق ذکر شده، فراتر از علوم طبیعی و زیستی، علوم اجتماعی و انسانی را نیز دربرمی‌گیرد. کمیته مذکور از دولت‌ها الزام کرده است ضمن حمایت موثر از حق افراد بر بهره‌مندی از منافع این پیشرفت‌ها، از سوءاستفاده یا بهره‌برداری منفی از دانش و فناوری (به‌ویژه در مواردی که تهدیدکننده حقوق بنیادینی همچون حق حیات، سلامت، آزادی فردی، حریم خصوصی و سایر حقوق اساسی باشد) جلوگیری نمایند.

در مجموع، پیوند عمیق و چندلایه میان حقوق فرهنگی و سایر حقوق بشر، لزوم اتخاذ سیاست‌های جامع و هماهنگ برای شناسایی و ارتقای این حقوق در سطح ملی و بین‌المللی را بیش‌ازپیش تقویت می‌کند (Eide & Krause, 2001).

حق حمایت از منافع مادی و معنوی حاصل از آثار علمی، ادبی و هنری که خالق آن فرد است، یکی از ارکان حقوق فرهنگی محسوب می‌شود و به صراحت در ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تصریح شده است. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در نظریه تفسیری شماره ۱۷ (۲۰۰۵) ابعاد اجرایی این حق را تشریح کرده است. این حق ارتباط نزدیکی با حق مالکیت دارد، هرچند میثاقین صراحتاً به حق مالکیت عام نپرداخته‌اند و تنها در ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره شده است.

از دیگر عناصر مهم، «آزادی ضروری برای تحقیق علمی و فعالیت ابتکاری» است که در بند ۳ ماده ۱۵ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین بند ۲ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حق آزادی بیان را شامل

آزادی جستجو، دریافت و انتقال اطلاعات و عقاید، بدون محدودیت مرزی و با استفاده از هر شکل رسانه‌ای دانسته است. بر این اساس، دولت‌های عضو مکلف به اتخاذ سیاست‌هایی هستند که امکان بهره‌گیری از دانش علمی و فنی را برای ارتقای رفاه فرهنگی شهروندان خود فراهم آورند.

در سال‌های اخیر موضوع آزادی‌های علمی و پژوهشی مورد توجه خاص قرار گرفته است؛ بنابراین دولت‌ها موظف‌اند امکانات و تسهیلات مناسب برای پژوهش علمی و فعالیت‌های نوآورانه را فراهم سازند و آزادی مبادله اطلاعات علمی، فنی و فرهنگی و تبادل افکار و تجربیات را تضمین نمایند. این اقدامات نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق عملی حقوق فرهنگی و ارتقای سطح توسعه پایدار فرهنگی دارند (Eide & Krause, 2001).

حق بر آموزش یکی از عناصر بنیادین حوزه حقوق فرهنگی است که در اسناد متعدد بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. مهم‌ترین مراجع این حق، ماده‌های ۱۳ و ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و ماده‌های ۲۸ و ۲۹ پیمان‌نامه حقوق کودک هستند. همانگونه که در «اعلامیه جهانی آموزش برای همگان» (۱۹۹۰) تصریح شده است، آموزش فرآیندی مستمر در طول زندگی افراد بوده و زمینه رشد دیدگاه‌ها و ظرفیت‌های فردی و اجتماعی را فراهم می‌سازد. این فرآیند، امکانی اساسی برای دسترسی افراد به دانش، ارزش‌ها و میراث فرهنگی خلق می‌کند؛ به‌ویژه حق آموزش در تحقق حقوق فرهنگی کودکان جایگاه ویژه‌ای دارد.

بسیاری از مصادیق حقوق فرهنگی، صراحتاً در اصول و اسناد مربوط به اقلیت‌ها و مردمان بومی مورد تأکید قرار گرفته‌اند. ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و همچنین اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا نژادی، مذهبی و زبانی (۱۹۹۲) بر حفاظت از فرهنگ، مذهب و زبان این گروه‌ها تصریح دارد. افزون بر آن، اعلامیه ملل متحد در خصوص حقوق مردمان بومی (۲۰۰۷)، مقاله‌نامه سازمان بین‌المللی کار درباره مردم بومی و قبیله‌ای در کشورهای مستقل (۱۹۸۹) و نیز پیمان‌نامه حمایت از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده آنها از جمله اسناد مهمی هستند که اصول حقوق فرهنگی را شناسایی و تضمین کرده‌اند. به‌ویژه ماده ۴۳ بند ۱ و ماده ۴۵ بند ۱ پیمان‌نامه مذکور بر دسترسی و مشارکت کارگران مهاجر و خانواده‌های آنان در عرصه فرهنگی و ماده ۳۱ بر رعایت هویت فرهنگی این افراد تأکید دارند.

در نهایت باید توجه داشت که هرچند حقوق فرهنگی فردی با حقوق فرهنگی جمعی هم‌پوشانی‌هایی دارد، اما در برخی موارد بین آنها تعارضاتی نیز رخ می‌دهد. یکی از چالش‌های اساسی در مسیر تحقق حقوق فرهنگی، تعامل میان فرایندهای جهانی‌شدن و ضرورت حمایت از سنن و هویت‌های فرهنگی گروه‌های آسیب‌پذیر است؛ به‌گونه‌ای که گفتمان‌های نوظهور در عرصه حقوق بشر همواره بر اهمیت حفظ توازن میان تحول جهانی و تنوع فرهنگی تأکید دارند.

نتیجه‌گیری

در انتهای این مقاله، پاسخ به پرسش‌های اصلی و فرضیات مطرح‌شده در زمینه نسبت جهان‌شمولی حقوق بشر و حق مشارکت در حیات فرهنگی جامعه، مبتنی بر بررسی اسناد بین‌المللی و رویکردهای تقنینی ملی، به تفصیل داده شده است. مسئله بنیادین، تعیین قلمرو حق مشارکت فرهنگی در پرتو جهان‌شمولی حقوق بشر است؛ آن‌گونه که با لحاظ دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تنوع فرهنگی، ماهیت و شیوه‌های اجرایی این حق تبیین گردد.

نکته قابل تأمل، وجود پارادوکس حقوقی در خصوص حق مشارکت فرهنگی است: اگر این حق در ساختار مقررات و اسناد بین‌المللی تضمین نمی‌شد، در عمل نیز ضمانت اجرایی نمی‌یافت. تجربه قانون‌گذاری، به ویژه در نظام حقوقی ایران، مؤید این واقعیت است که هرچند حقوق فرهنگی و حق مشارکت تصریح و تبلیغ شده‌اند (مانند منشور حقوق شهروندی و حق حضور در فضای مجازی)، اما غالباً ضمانت اجرایی کارآمد ندارند و با اصطلاحاتی چون «مصلحت» تضعیف می‌شوند؛ به گونه‌ای که حاکمیت خود از این حقوق بهره‌برداری می‌کند، اما مردم در بهره‌مندی عملی با محدودیت مواجه‌اند.

با وجود چنین خلاءهایی، فرضیات پژوهش مورد تأیید قرار می‌گیرد:

۱. جهان‌شمولی حقوق بشر به معنای نفی تنوع فرهنگی و ویژگی‌های محلی جوامع نیست.

۲. تمام ملل، با حفظ ویژگی‌های تاریخ، مذهب و فرهنگ خود، در کلیت مفهوم جهان‌شمولی حقوق بشر سهیم‌اند.

از جمله چالش‌های مهم، نحوه سازگاری جهان‌شمولی حقوق بشر با تنوع فرهنگی است. هژمونی گفتمان اول در فضای رسانه‌ای و دانشگاهی، باعث تقلیل تنوع فرهنگی به ابزاری برای توجیه نقض حقوق بشر در کشورهای در حال توسعه شده است، که خود موجب ابهام مفهومی و تضعیف جایگاه حقوق فرهنگی در ادبیات و اجرا و نیز فقدان مقررات لازم برای شناسایی حقوق جمعی فرهنگی گردیده است. هرچند میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر جنبه فردی حقوق فرهنگی تأکید دارد و ابعاد جمعی را کمتر تصریح نموده است، مدافعان حقوق جمعی فرهنگی با اتکا به «حق تعیین سرنوشت» در منشور ملل متحد، زمینه شناسایی حقوق جمعی فرهنگی را فراهم ساخته‌اند. بر این اساس، تبیین صحیح رابطه حقوق بشر و تنوع فرهنگی و شناسایی حقوق فرهنگی در ابعاد فردی و جمعی امری ضروری است. نباید فراموش کرد که اصل تنوع فرهنگی هیچگاه نباید منجر به تقویت نسبی‌گرایی افراطی یا سفسطه‌گری حقوقی شود، بلکه باید زمینه تقویت حقوق همه گروه‌ها را فراهم نماید.

در نهایت، فرضیه پایانی تأیید می‌شود که: مهم‌ترین حق فرهنگی بین‌المللی، حق مشارکت در حیات فرهنگی است که هم جنبه فردی و هم جمعی دارد. اما این حق نیز در تعامل با جهان‌شمولی حقوق بشر با محدودیت‌هایی مواجه است؛ چراکه عوامل اجتماعی چون سلطه نهادهای دینی، سیاست‌زدگی حقوقی، تعصبات ایدئولوژیک و ناسیونالیسم افراطی، همگی می‌توانند مشارکت فرهنگی را محدود کنند و حتی سبب انسداد گسترش حقوق فرهنگی شوند. با این حال، تجربه تاریخی تعامل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها—مانند انتقال میراث فلسفی یونان توسط دانشمندان اسلامی و توسعه روابط علمی میان تمدن‌های مختلف—نشان داده است که ارتباط و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها نه تنها مانع، بلکه تسهیل‌کننده بقای تمدن و تقویت حقوق فرهنگی بوده است.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The discourse on the universality of human rights and the right to participate in the cultural life of society has emerged as one of the central normative debates of contemporary international law,

particularly after the consolidation of modern human rights regimes in the second half of the twentieth century. The recognition of human dignity as a universal legal and moral foundation transformed the understanding of cultural rights from peripheral social claims into integral components of the human rights system. The expansion of globalization intensified interactions among cultures, raising complex questions concerning whether universal human rights standards could coexist with cultural diversity without imposing hegemonic models of cultural uniformity. Within this intellectual framework, cultural participation is conceptualized not merely as access to artistic or cultural products but as an active process through which individuals and communities shape identity, transmit heritage, and engage in collective meaning-making. Contemporary debates reveal four dominant approaches: absolute universalism, cultural relativism, nationalist resistance to international norms, and dialogical universalism that accepts shared principles while acknowledging cultural plurality. These theoretical tensions have elevated cultural rights to a critical intersection between law, politics, and social justice, demonstrating that recognition of cultural diversity is not antithetical to universality but rather constitutes a condition for its realization. International human rights instruments increasingly interpret cultural participation as inseparable from equality, non-discrimination, and social inclusion, thereby positioning culture as both a right and a medium through which other rights are exercised. The evolution of cultural rights illustrates how the universality of human rights depends on the capacity of legal systems to accommodate plural identities while preserving shared normative commitments, a dynamic extensively analyzed within international human rights doctrine (Eide & Krause, 2001).

The right to participate in cultural life gains particular significance when examined through the experiences of minorities and indigenous peoples whose cultural survival often depends on legal recognition and institutional protection. Global linguistic and cultural diversity faces unprecedented threats, with projections indicating that a substantial proportion of the world's languages may disappear within the coming century, reflecting broader patterns of cultural marginalization and structural inequality affecting nearly one-seventh of the global population (Karami, 2014). Cultural membership today represents a multilayered phenomenon shaped by migration, education, and transnational interaction rather than isolated traditional communities, demonstrating that cultures continuously influence and transform one another through cooperation, conflict, adaptation, and integration (Goodarzi, 2012). International practice increasingly acknowledges that historical injustices against indigenous peoples require not only formal recognition but also restorative measures, including truth-seeking mechanisms, official apologies, and preservation of ancestral lands and cultural heritage, exemplified by state acknowledgments of past harms toward indigenous communities (Stamatopoulou, 2013). The protection of cultural identity serves broader societal interests because culture constitutes the framework through which individuals interpret values, construct social belonging, and participate meaningfully in collective life. Consequently, safeguarding cultural participation contributes simultaneously to historical justice, social cohesion, and the preservation of humanity's shared heritage. International conferences addressing racism and discrimination have further emphasized cultural rights as implicit yet indispensable components of human rights policymaking, even when not explicitly labeled as such (Azizi, 2010). Modern human rights law therefore increasingly justifies the protection of collective cultural rights alongside individual freedoms, recognizing that cultural destruction through forced assimilation, displacement, or systemic discrimination contradicts contemporary legal and ethical norms. The evolving recognition of indigenous self-identification, cultural autonomy, and participatory

governance reflects an emerging consensus that cultural participation must operate at both individual and collective levels to achieve substantive equality (Shaheed, 2010).

Beyond indigenous contexts, the right to cultural participation encompasses ideological, religious, and migrant minorities whose cultural expression is frequently constrained by ambiguities in legal protection. International human rights instruments historically focused on individual rights rather than collective minority identities, leaving cultural participation partially dependent on general human rights guarantees rather than specialized norms (CESCRs, 1992). Subsequent interpretive developments, particularly the adoption of General Comments clarifying Article 15 of the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights, introduced a multicultural understanding of culture and clarified state obligations regarding respect, protection, and fulfillment of cultural rights. These obligations require states not only to refrain from interference but also to adopt proactive legislative, administrative, and educational measures promoting linguistic diversity, cultural associations, and minority media representation. Central to this framework is the principle that individuals must retain full autonomy in deciding whether to participate in cultural traditions, ensuring that cultural affiliation remains voluntary rather than coercive (Shaheed, 2015). Contemporary globalization and media dominance have simultaneously created opportunities for intercultural exchange and risks of cultural homogenization, prompting UNESCO initiatives aimed at preserving cultural diversity and ensuring equitable access to artistic expression, scientific knowledge, and digital culture (Nourian & Adineh, 2017). The challenge of cultural participation also intersects with debates on citizenship and migration, where supranational theories increasingly argue that residence rather than nationality should determine access to cultural rights, thereby expanding inclusion within plural societies. Political structures and ideological conditions can further influence cultural participation by fostering apolitical disengagement or limiting public involvement in cultural and civic life, illustrating how cultural rights remain deeply connected to broader political and philosophical conceptions of human agency and social belonging (Maffettone, 2000; Salehi Amiri, 2013).

International legal frameworks have progressively articulated cultural participation as a core entitlement through a dense network of treaties, declarations, and institutional practices. Article 27 of the Universal Declaration of Human Rights and Article 15 of the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights explicitly recognize participation in cultural life, enjoyment of scientific progress, and protection of authors' moral and material interests as fundamental rights. Complementary provisions within conventions addressing racial discrimination, children's rights, minority protections, migrant workers, and regional human rights systems collectively establish a normative architecture linking cultural participation with equality before the law and access to public cultural institutions. Although the international system initially lacked a comprehensive theoretical definition of cultural rights, their gradual recognition through interpretive practice reflects an inductive process in which specific obligations accumulate to form a coherent legal category. This evolutionary approach highlights the need for developing countries to engage actively in norm-creation processes to ensure that international standards reflect diverse cultural realities rather than unilateral models of development (Saffarinia, 2016). Cultural rights operate as foundational conditions enabling the realization of other human rights because freedom of expression, education, scientific inquiry, and social participation all depend on access to cultural resources and recognition of cultural identity. The interdependence of rights demonstrates that cultural participation is not an isolated entitlement but a structural dimension of human dignity itself, reinforcing the argument

that cultural rights constitute the primary environment within which the broader human rights system functions (Eide & Krause, 2001).

The normative structure of cultural rights encompasses several interrelated elements. First, individuals possess the freedom to participate actively—or to abstain—from cultural life according to personal choice, reflecting respect for autonomy and diversity. Second, access to cultural goods, institutions, and creative processes must be guaranteed without discrimination, ensuring that culture remains publicly available rather than restricted to privileged groups. Third, individuals and communities have the right to contribute to the development and direction of cultural life, transforming culture from a static heritage into a participatory social process. Additional components include the right to benefit from scientific advancement, protection of intellectual and artistic creation, freedom of scientific research, and access to education as a lifelong process facilitating cultural transmission and innovation. International monitoring bodies emphasize that states must allocate adequate financial resources, adopt inclusive policies, and promote international cooperation in cultural and scientific exchange to fulfill these obligations effectively. The integration of minority protections, indigenous rights instruments, and migrant worker conventions further demonstrates that cultural participation extends across social categories, reinforcing equality while accommodating plural identities. Nevertheless, tensions may arise between individual and collective cultural claims, particularly in contexts where globalization pressures threaten traditional practices or where cultural norms conflict with universally recognized human rights standards. Addressing these tensions requires balanced policymaking that preserves cultural diversity while safeguarding fundamental freedoms, thereby preventing both cultural homogenization and extreme relativism within international law (Eide & Krause, 2001).

The study concludes that the relationship between the universality of human rights and the right to participate in cultural life represents a dynamic and evolving legal paradigm shaped by globalization, diversity, and political transformation. Cultural participation emerges as both a universal entitlement and a context-dependent practice requiring continuous dialogue among civilizations, legal systems, and social actors. Effective realization of cultural rights depends not solely on formal legislative recognition but on genuine implementation, institutional commitment, and inclusive governance capable of translating normative principles into lived social realities. The analysis demonstrates that universality does not negate cultural diversity; rather, the legitimacy of universal human rights derives precisely from their capacity to accommodate multiple cultural expressions while maintaining shared standards of dignity and equality. Ensuring meaningful cultural participation therefore requires strengthening democratic participation, reducing ideological exclusion, fostering intercultural dialogue, and promoting equitable access to cultural resources at national and international levels. Ultimately, the protection of cultural participation reinforces social cohesion, advances justice, and sustains humanity's collective heritage, confirming its position as one of the essential pillars of contemporary human rights thought.

References

- Azizi, S. (2010). *Protection of Minorities in International Law*. Noor-e Elm.
- CESCRs. (1992). General Discussion on the Right to Take Part in Cultural Life as Recognized in Article 15 of the Covenant.
- Eide, A., & Krause, K. (2001). *Economic, Social and Cultural Rights*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Goodarzi, H. (2012). *Fundamental Concepts in Ethnic Studies* (Second Edition ed.). Iranian Civilization Publications.
- Karami, M. (2014). *Protection of Cultural Rights of Ethnic Minorities in International Law: With Emphasis on Kurds in Turkey* [University of Qom]. Qom.

- Maffettone, S. (2000). Liberalism and its Critique: Is the Therapy Worse Than the Disease? In. https://doi.org/10.1163/9789047433866_006
- Nourian, M., & Adineh, R. (2017). Cultural Access and Participation, the Right of Citizenship in Cultural Entitlements. *Journal of Cultural Foundation Studies*.
- Saffarinia, M. (2016). Cultural Rights in the International Human Rights System; Slow Movement in a Turbulent Context. *Comparative Law Research*.
- Salehi Amiri, S. R. (2013). *Cultural Concepts and Theories* (Second Edition ed.). Qoqnoos.
- Shaheed, F. (2010). *Report of the Independent Expert in the Field of Cultural Rights, Submitted Pursuant to Resolution 10/23 of the Human Rights Council (A/HRC/14/36)*.
- Shaheed, F. (2015). *Report of the Special Rapporteur in the Field of Cultural Rights, Copyright Policy and the Right to Science and Culture (A/HRC/28/57)*.
- Stamatopoulou, E. (2013). *Cultural Rights in International Law*. Khorsandi Publications.